

نو رسیده (نمایشنامه عروسکی)

گروه سنی: کودک

نویسنده: نرگس دلاوری

یک مداد سیاه پیر با عصا و کلاه و ریش و سبیل: بچه‌ها سلام حالتون چطور است؟ دماغتون چاق است. خوب، خدا را شکر ما مداد رنگی‌ها هم خوب هستیم. آهان ببخشید یادم رفت خودم را برایتان معرفی کنم.

من مداد سیا پدر بزرگ همه مدادهای دنیا هستم. می‌خواهم برایتان از مداد سبز بگویم.

چند سال پیش مداد سبز کوچک‌ترین مداد شهر، مداد رنگی‌ها بود. پدرش مداد زرد و مادرش مداد آبی بود. (موسیقی) (فلاش بک به گذشته). مداد زرد: از صبح تا حالا دارم کار می‌کنم.

آبی: البته مداد سرمه‌ای و بنفش هم خیلی کمک کردند. اگر برادرهای من نبودند حالا حالاها باید کار می‌کردیم.

مداد زرد: ولی جامدادی قشنگی شده. یک آشپزخانه که پنجره‌اش به سوی شهر نقاشی‌ها باز می‌شود. یک اتاق خواب با یک عالمه اسباب‌بازی برای پسر کوچولوی عزیزم سبز.

یک هال و پذیرایی کوچک با پرده‌های هفت رنگ.

(صدای گریه سبز)

آبی (به سمت اتاق خواب می‌رود و سبز را بغل می‌کند): وای الهی مامان فدات شود.

این طوری اشک نریز!

مداد سبز شروع به خندیدن می‌کند.

آبی: نگاهش کن! چشمانش عین برادرم است. موهایش هم عین پدر بزرگ خدا بیامرزم می ماند. خودم می دانم بچه ام با این همه استعداد و هوشی که دارد یک نقاش بزرگ می شود.

زرد: عین بچگی های خودم می ماند. از دیوار راست بالا می رود. شر و شیطان و شلوغ.

بگذار یک کم بزرگ تر شود با خودم می برمش سرکار. باید تمام درخت ها و سبزه های نقاشی های بچه ها را پسر من رنگ کند.

(سبز شروع به خندیدن می کند)

زرد: خوب، دیگر باید زودتر بخواهیم که من فردا صبح زود باید بروم سر کار.

هشت گل آفتابگردان و یک خورشید بزرگ را باید رنگ بزنم و گرنه نقاشی بچه ها ناقص می ماند.

(برق اتاق خاموش می شود و زرد و آبی و سبز به خواب می روند)

موسیقی (تغییر صحنه به ابتدای نمایش)

مداد پیر: خوب بچه ها، مداد سبز یواش یواش بزرگ شد. این قدر که می توانست روی کاغذ راه برود. دیگر پدر و مادرش دستش را نمی گرفتند که تاتی تاتی روی کاغذ راه ببرندش.

شماها بزرگ می شوید ما هم پیر. اون قدیم تر که جوان تر بودم شهر نقاشی ها بود و یک مداد سیا. از درخت و رودخانه و کوه گرفته تا تاب و سرسره و چرخ و فلک. همه را خودم می کشیدم، ولی حالا...»

(مداد سرفه می کند) هی بگذریم. داشتم برایتان می گفتم مداد سبز یک پسر مؤدب و باهوش و زرنگ شده بود همه مدادها آن را خیلی دوست داشتند تا این که

(تغییر صحنه) مداد سبز و مداد آبی و زرد در حال خوردن شام هستند.

زرد: دود دورو دو دو. خبردار! یک خبر مهم آمد به بازار!

سبز: چه خبری؟ قرار است برویم مسافرت، یا این که قرار است لباس‌های نو بخریم؟

آبی: نخیر، قرار است به همین زودی‌های زود یک خواهر کوچولو داشته باشی!

سبز: آخ جون، حالا خواهر من چه رنگی است؟

زرد: یک مداد قرمز کوچولو، قرار است خواهرت بشود.

سبز: هورا... حالا ما می‌توانیم با هم نقاشی‌ها را رنگ کنیم. می‌توانیم با هم بازی کنیم. می‌گوییم باباجان .

زرد: جون بابا، بگو پسرم!

سبز: می‌شود اتاق من و قرمز یکی باشد تا بتواند از اسباب بازی‌های من استفاده کند.

زرد: آره عزیزم.

(تغییر صحنه) پنج تا مداد این شعرها را می‌خوانند

یک روز گرم و آفتابی مژده رسید به سبزی

آمد به دنیا خواهرتیه عالمی می‌ارزی

مانند گل صورت او مثل هلو پوست تنش

باشد مبارک قدمشامشب می‌آییم به دیدنش

سبزی جانم دوان دوان آمد بیرون از خونشون

مامان را دید که خندون میاد سوی سبزی جون

پدر را دید با خوش حال گرفته بود توی بغل

یک دختر ناز و قشنگاز شیرینی مثل عسل

سبزی آمد توی اتاق نشست کنار خواهرش

نگاهی کرد با خوشحالی به خواهر و به مادرش

گفت که مامان شکل منه دوستش دارم یک عالمه

هر چی بگم دوستش دارم باز کمه، باز کمه

(مدادها گوشه‌ای از صحنه جمع می‌شوند): بچه‌ها مادر سبزی مشغول خواهر کوچولو شده بود و سبزی فکر می‌کرد،

مامان او را از یاد برده. (بعد پنج مداد رنگی مشغول دیدن بقیه ماجرا می‌شوند)

سبز یک گوشه نشسته و پدر و مادرش مشغول بازی با مداد قرمز هستند.

سبز بلند می‌شود و اسباب و اثاثیه‌اش را جمع می‌کند و از خانه می‌خواهد برود.

زرد: کجا می‌روی، سبز؟

سبز: من دیگر می‌خواهم از شهر مداد رنگی‌ها بروم. دیگر این‌جا کسی به من احتیاج ندارد.

انگار دیگر کسی دوست ندارد من درخت‌ها و چمن‌ها را رنگ بزنم.

(موسیقی آواز خواندن پنج مداد.)

مادر گرفت توی بغل سبزی و گفتش به پسر

عزیز من، گل پسر من ای پسر کاکل به سر

سبزی من این را بدان تو هم عزیز مادری

دوست داریم من و بابا برای ما تو یآوری

اما بدان که خواهرت بیش تر به ما نیاز داره

باید زیاد به اون رسید چون که توانی نداره

سبزی، گفت به ماما درست، اما بدونید

که مثل گل ما نازکیم دقت کنید تا می توانید

مداد پیر: خوب بچه ها دیدید که همه پدر و مادرها بچه هایشان را خیلی دوست دارند؛ ولی بچه های کوچک تر به مراقبت بیش تری نیاز دارند. امیدوارم که همه شما در کنار پدر و مادرهایتان شاد و سلامت زندگی کنید.

(همه مدادها در صحنه جمع می شوند و برای بچه ها دست تکان می دهند)